

از: بانو ملکزاده بیانی

سکه های زیاری

پژوهشی درباره زیاریان، وضع اقتصادی، مالی و سکه های آنان

فرمانروایی آل زیار در سال ۳۱۵ هجری قمری بدست مردآویج (مردآویز) (۱) پسر زیارگیلی که اهل دیلمان (۲) گیلان بود تأسیس شد.

«مردآویج» از بزرگان و سرداران دیلم بود، خود را از نژاد شاهان ایرانی میدانست و به مرز و بوم خود علاقه فراوانی داشت و خواهان احیای استقلال و

۱ - مردآویز یا (مرتآویز) در پهلوی (مردبی گزند) است.

۲ - دیلم، دیلمان، دیلمستان، منطقه کوهستانی و سرسبز بوده است که از مشرق به ناحیه چالوس و از جنوب به قزوین و طارم و طالقان و از شمال به دریای خزر محدود بوده است. اصطخری چنین گوید: «زمین دیلمان به بهری کوهست و بهری هامون و آنج هامون است زمین گیلان است برکنار دریای خزر، در زیر کوههای دیلمان و آنج کوهستانست دیلمان اصلی باشد» مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار (ص ۱۶۸) منطقه دیلمان در دوران کهن نیز آباد بوده و در نقاط مختلف آن اقوامی سکنی داشتند که آثار مکشوفه در نقاط مختلف کوهستانی دیلمان ورودبارومارلیک گواه تمدن پیشرفته آن مردمان است.



تجدید عظمت و شکوهمندی ایران کهن بود.

«مردآویج» در سال (۳۱۵ هـ - ق) دعوت «اسفاربن شیرویه» (۱) را که از سران دیلمی بود و از خراسان بالشکریان سامانی به گرگان آمده و آن ناحیه را بتصرف درآورده بود، پذیرفت و به خدمت او درآمد. «اسفار» با وجود آنکه در کیش پدران خود باقی مانده و اسلام نیاورده بود، معهذاً برای پیشرفت مقاصد خود ابتدا به خدمت علویان طبرستان درآمد (۲)، سپس با «ماکان بن کاکی» (۳) یکی دیگر از بزرگان دیلمی برضد «حسن بن قاسم علوی» (۳۰۴ - ۳۱۶ هـ - ق) معروف به «داعی صغیر» (۴) همدست شدند ولی کاری از پیش نبردند (۵) چندی بعد «اسفار» از «ماکان» جدا شد و در زدوخوردی که بین آنان در گرفت «اسفار» شکست خورد و به «امیرنصر» (۳۰۱ - ۳۳۱) سامانی «پیوست». «اسفار» با لشکریان «امیر نصر» گرگان را بتصرف در آورد و «مردآویج» را سپهسالار لشکریان خود نمود. «اسفار» با کمک «مردآویج» موفق گردید که طبرستان را بتصرف درآورد «حسن بن قاسم علوی» با سپاهی از «ری» برای مقابله

۱ - اسفاربن شیرویه از خاندان بزرگ وردادآویدان بود و در لاهیجان بدنیا آمد.

۲ - از اوایل قرن دوم (هـ ق) نهضت‌های ضد بیگانه در ایران برضد سلطه تازیان و دستگاه خلافت آغاز گردید. اهالی طبرستان که از ستم عمال و کارگزاران عباسیان ببتنگ آمده بودند به طرفداری از یکی از افراد خاندان علی (ع) بنام حسن بن زید برخاستند، حسن بن زید از اولاد امام حسن مجتبی بود و درری اقامت داشت. بنابعد دعوت مردم آن سامان به رویان آمد و در ۲ رمضان سال (۲۵۰ هـ - ق) در قصبه کلار (کلاردشت کنونی) مردم با او بیعت کردند. حسن بن زید به نشر آئین تشیع پرداخت و چون مردی متقی و با اراده بود به داعی الی الحق یاداعی کبیر معروف گردید

۳ - ماکان بن کاکی یکی از سرداران علویان بود.

۴ - حسن بن قاسم از خاندان علویان و از سادات حسینی است و داماد حسن بن علی ناصر کبیر (۳۰۱ - ۳۰۴ هـ ق) میباشد. ناصر کبیر چون از کار امارت کناره گیری کرد داماد خود حسن بن قاسم (۳۰۴ - ۳۱۷ هـ ق) را بجانشینی خود تعیین نمود. رک: تاریخ ایران صدر اسلام تا مغول، تالیف عباس اقبال (ص - ۱۱۹ تا ۱۲۲).

۵ - بنا بر گفته مسعودی، حسن بن قاسم تا سال ۳۱۷ امارت طبرستان را داشته است. مروج الذهب - ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم (ص ۷۴۲).



با «اسفار» به «آمل» آمد ولی شکست خورد و در حوالی «ساری» کشته شد (۱)
(سال ۳۱۶ هـ - ق)

پس از کشته شدن «حسن بن قاسم» (۲)، «اسفار» با سپاه خود بسوی «ری» روانه شد و در جنگی که میان او و «ماکان کاکلی» درگرفت، «ماکان» کربخت و به «دیلم» رفت و «اسفار بن شیرویه» بر طبرستان و گرگان و ری و قزوین (۳) و زنجان و قم و همدان تسلط یافت.

«اسفار بن شیرویه» پس از استیلا بر این نواحی و بدست آوردن قدرت، از اطاعت و فرمانبرداری «امیر نصر سامانی» سرپیچی کرد و خود را فرمانروای مطلق خواند. محتمل است که در باطن قصد داشت که سلطنت را برای خود محرز ساخته (۴) و باین ترتیب دست تازیان را از ایران زمین کوتاه نماید. «اسفار»، «مرد آویج» را بسوی «سلار» امیر آل مسافر (۵) به «طارم» فرستاد که از او برای «اسفار» بیعت بگیرد. «مرد آویج» برخلاف خواسته «اسفار» مظلوم وی را با «سلار» در میان گذاشت و در خفا با «سلار» هم پیمان شد و نامه ای در این مورد به عده ای از سران سپاه اسفار نوشت و آنانرا به قیام برضد او تحریک کرد.

۱ - رك: مروج الذهب، مسعودی، جلد دوم (ص ۵۰۸) حسن بن قاسم دائی که اسفارد در طبرستان او را کشت.

۲ - حسن بن قاسم آخرین نفل از اسادات علوی طبرستان است. از این پس چندتن از علویان در طبرستان و گیلان که رقیب یکدیگر بودند در صدد تشکیل امارت در طبرستان و گیلان بودند ولی قدرت سامانیان و زیاریان آنان فرصت نداد.

۳ - اسفار قلعه مستحکم کشوین را که نزدیک قزوین بود و مردمی بسیار ساکن آن قلعه بودند تصرف درآورد.

رك: مروج الذهب (ص ۷۴۳) این قلعه از قدیم برپا بوده و به نهایت استوار بود و ایرانیان آنرا در مقابل دیلمان در بند کرده بودند و مردان فراوان آنجا مقیم داشتند.

۴ - رك: مروج الذهب، مسعودی، جلد دوم (ص ۷۴۳) «میخواست تاج بسر نهاد و درری تخت طلای شاهی بپا کند و به آنهمه ولایت که بگفتیم پادشاهی کند».

۵ - آل مسافر، خاندان دیگری از دیلمیان هستند که از حدود اواخر قرن سوم به نواحی شمال غربی قزوین و طارم و زنجان استیلا یافته و اماراتی ترتیب دادند.

یاران اسفار که از رویه او ناخشنود بودند موافقت خود را اعلام داشتند و بشورش برخاستند، اسفار در فکر رفع غائله بود که از حرکت سپاهان مردآویج و سلار اطلاع حاصل نمود، لذا از قزوین به ری رفت و از آنجا بسوی ساری روانه شد^(۱) اما چون بوی خبر رسید که مرآویج از ماکان بن کاکمی برای مقابله با وی کمک خواسته و ماکان تقاضای او را پذیرفته است، بطرف «الموت» روانه شد تا ذخائری را که در آنجا دارد برداشته و سپاه مجهزی برای جنگ با مردآویج فراهم آورد. «مردآویج» چون از قصدوی آگاه گردید بسوی الموت شتافت در «دره طالقان»^(۲) به اسفار رسید و او را کشت. در این مورد «مسعودی» چنین گوید: «در حدود قزوین بطرف راهی که اسفار رفته بود مترصد بود تا از کار وی آگاه شود که سوی کدام ولایت رفته و بکدام قلعه پناه برده است. در راه سوی همین قلعه رفت و در یکی از دره‌ها سپاهی اندک بدید و یاران خود را بسوی آنها فرستاد که خبر بیاورند و آنها اسفارین شیرویه را با گروه کمی از غلامانش بیافتند که آهنگ قلعه داشت تا اموالی که در آنها داشت بگیرد و از دیلم وکیل سپاه فراهم کند و بنه جنگ مردآویج بن زیار باز گردد. او را پیش مردآویج آوردند و همین که چشمش باو افتاد فرود آمد و هماندم او را سربرید^(۳) این واقعه بسال ۳۱۹ هجری بود^(۴)» پس از کشتن اسفار تمام خزائن و اموال او بدست مرآویج افتاد^(۵) و مردان دیلم

۱ - در مورد محلی که اسفار رفته است بووخوان متفق القول نمی‌باشند. مسعودی شهر ساری را گفته. رك: مروج الذهب، جلد دوم (ص ۷۴۶) «اسفار سوی ساری از ولایت طبرستان رفت» رك: تاریخ ایران از صدر اسلام تا استیلای مغول - عباس اقبال (ص ۱۲۹) «از قزوین به ری گریخت و از آنجا به قهستان و طبرستان رفت». رك: قیام ایرانیان - عباس پرویز (ص ۱۶۸) «مدت زیادی در آنجا نماند و روانه بیهق شد».

۲ - رك: تاریخ ایران از صدر اسلام تا استیلای مغول، تالیف عباس اقبال (ص ۱۲۹) اسفار راه را بر او گرفت تا در طالقان بر او دست یافت و در ۳۱۹ به قتلش رسانید.

۳ - رك: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم (ص ۷۴۷)

۴ - رك: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (ص ۲۹۴)

۵ - در این مورد مسعودی چنین گوید: در یکی قلعه‌های استوار دیلم که بنام قلعه الموت معروف بود در این قلعه پیری بنام ابوسوی با جمعی سپاه اقامت داشت که ذخائر و بسیاری از خزائن و اموال اسفارین شیرویه پیش او بود. مروج الذهب، جلد دوم (ص ۷۴۷)



و سپاهیان اسفاربا خوشدلی به او روی آوردند زیرا مرد آویج باسعه نظری که داشت از بذل مال به آنان فروگذار نکرد و در پیغ نورزید. به این ترتیب کار مرد آویج نضج گرفت و فرمانروائی، مسلم وی گشت. «مرد آویج»، «ماکان بن کاکلی» را به حکومت طبرستان و گیلان منصوب کرد، ولی بزودی نظر وی نسبت به ماکان تغییر یافت و برای راندن او از طبرستان عازم آن دیار گردید. پس از دفع ماکان سرزمین گرگان، طبرستان، دامغان وری جزو منطقه فرمانروائی او درآمد و پسران بویه که در خدمت ماکان بودند پس از شکست او با افراد خود بخدمت مرد آویج وارد گردیدند. مرد آویج که علاقه مفروطی به آبادانی داشت در مشرق شهری محله‌ای باشهرکی ایجاد کرد با ابنیه و کاخها و باغ و بیستانها که بمناسب شهرت وی به گیل (گیلان) به گیل آباد (جیل آباد) نام گذاری شد (۱)

مرد آویج در سال (۳۱۹-۵ ق) سردارانی را مامور تسخیر شهرهای کرج (۲)، قم، ابهر و زنجان نمود و خواهرزاده خود را با سپاهی مجهز بسوی همدان روانه کرد ولی مردم همدان با عامل خلیفه همراه شدند و در جنگی که بین آنان روی داد خواهر زاده مرد آویج و یکی دیگر از سردارانش بنام «ابی الکرادیس بن علی بن عیسی طلحی» وعده زیادی از سپاهیان دیلمی کشته شدند. تعداد کشته شدگان را در حدود چهار هزار نفر گفته اند. در جزوعللی که مردم همدان را برانگیخت که با عامل خلیفه بسازند و برضد دیلمیان اقدام نمایند و مقاومت ورزند عدم رضایت آنان از شکستن مجسمه شیر بزرگ سنگی بود که بر بلندی تپه معروف به باب الاسد (دروازه شیر) قرار داشت و سپاهیان مرد آویج بمحض رسیدن به (باب الاسد) یکی از مجسمه‌ها

- ۱ - در مورد جیل آباد به کتاب ری باستان جلد اول تألیف دکتر حسین کریمان (ص ۱۹۲) جلد دوم (ص ۱۵۱) مراجعه شود.
- ۲ - این شهر در نزدیکی نهاوند واقع و بنام کرج ابودلف عجلی معروف بوده است. ابودلف القاسم بن ادریس العجلی (۲۱۰-۲۲۸-ق) یکی از سرداران مامون خلیفه عباسی بود که از جانب او به حکومت همدان منصوب گردید فرزندان وی نواحی غربی ایران را از کردستان تا نهاوند تحت فرمانروائی داشتند. عمرو بن عبدالعزیز که آخرین امیر از بنی دلف بود در سال (۲۸۱ هـ - ق) اصفهان را نیز ضمیمه قلمرو فرمانروائی خود کرد.



را شکستند. دو مجسمه شیرسنگی (۱) از دوران کهن در دو سمت دروازه شهر هگمتانه (۲) که پایتخت مادها بود نصب بود و شیرسنگی مظهر حفاظت شهر و یادآور عظمت گذشته این تختگاه با شکوه محسوب میگردید (۳) لذا شکستن یکی از آنها برای مردم آن سامان کاری برخلاف انصاف بود و ازدست دادن اثری بزرگ که پدران آنان قرن‌ها در حراست و نگهداری آن کوشا بودند ملال آور و تاثر انگیز بود.

مرد آویج چون از شکست سپاهیان‌ش اطلاع حاصل نمود از زری بسوی همدان حرکت کرد و پس از تصرف شهر عده زیادی از اهالی را بقتل رسانید (۴) و سپس «ابن‌علان قزوینی» یکی از سرداران خود را برای تصرف «دینور» فرستاد (۵). «ابن‌علان» دینور و نواحی اطراف آن را بتصرف درآورد. پیروزی لشکریان مرد آویج خلیفه عباسی «المقتدر بالله» (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ - ق) را سخت مشوش ساخت. و «هارون بن‌غریب» را با سپاهی فراوان بدفع مرد آویج فرستاد.

۱- مجسمه شیر بطول ۲/۵ متر است که در جنوب تپه مصلی در بلندی کنار جاده قرار دارد.

۲ رک: نام همدان پیش از عهد مادها اکسایا (Akessaia) بود که در آشوری (کارکاسی) بمعنی شهر کاسیان است. این شهر که یونانیان آنرا اکباتان می‌گویند در کتیبه‌های هخامنشی هگمتانه و در کتیبه‌های آشوری بصورت (همدانا، و امدانا) نامبرده شده است و در دوره ساسانی «همتان» آمده است.

در متون اسلامی بصورت همدان یا همدان درآمد پایتخت‌های شاهنشاهی ایران از انتشارات شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران. تألیف ملک زاده بیانی (ص-۲)

۳- در مورد شیر سنگی به کتاب هگمتانه تألیف: سید محمد تقی مصطفوی (ص- ۱۵۸ تا ۱۶۵) مراجعه شود. رک: در مورد اقوال و روایاتی که در باره شیرسنگی همدان گفته شده است به کتاب مروج الذهب. جلد دوم (ص ۷۴۸).

۴- در این مورد به کتابهای زیر مراجعه شود: تاریخ‌گزیده تألیف حمدالله مستوفی (ص ۴۱۴). مروج الذهب مسعودی، ترجمه پاینده (ص ۸۴۸) - تاریخ ایران. عباس اقبال (ص ۱۴۰)

۵- از همدان تا دینور سه روز راه بود.



هارون شکست خورد و سردار زیاری پس از استیلا بردینورونواحی اطراف آن تاسرحد عراق عرب پیشروی نمود و اموال و غنائم و اسیران، بیشماری را که بدست آورده بود برای مردآویج فرستاد^(۱)

سپاهیان مردآویج عازم فتح اصفهان شدند^(۲) و حاکم خلیفه «مظفر بن یاقوت» نتوانست از پیشروی لشکریان وی جلوگیری کند. لذا اصفهان باسانی مسخر وی گشت (سال ۵۳۱ هـ - ق)^(۳) مردآویج قسمتی از سپاهیان را به سرداری «ابن وهبان»^(۴) روانه «اهواز» نمود. ابن وهبان مناطق خوزستان را بتصرف درآورد و مردآویج درازای این موفقیت حکومت آن ناحیه را به او داد. پس از این پیروزی «المقتدر بالله» خلیفه عباسی، رسماً فرمانروائی مردآویج را برنواحی متصرفی شناخت و «وشمگیر» برادر مردآویج که در گیلان سی‌زیست از ارتباط دوستانه بین برادرش و خلیفه عباسی خشمگین گردید و دعوتی که مردآویج از وی بعمل آورده بود قبول نمود ولی برحسب اصرار وی ناچار به تمکین از وی گردید و به خدمتش درآمد. در سال (۵۳۲ هـ - ق) امیر نصر سامانی باردیگر گرگان را بتصرف درآورد و مردآویج بادریافت این خبر ازری بسوی گرگان شتافت، ولی تعداد زیاد سپاهیان امیر نصر متمرکز در نیشابور اورا وادار کرد که تسلیم نظریات «بلعمی» وزیر باتدبیر امیر نصر شود و از در مصالحه درآید و گرگان را تسلیم سامانیان نماید. مردآویج پسران بویه را که بخدمت او روی آورده بودند، بهریک مقام و منصبی در نواحی متصرفی خود داد، از جمله علی را حاکم کرج نمود^(۵). علی در حکومت خود با مردم در نهایت مهربانی رفتار می‌کرد

۱ - روایتی پنجاه هزار و یکفته‌ای صد هزار اسیر گرفتند. رک: مروج الذهب جلد دوم (ص ۷۴۹)

۲ - رک: مروج الذهب جلد دوم (ص ۷۵۰) مردآویج را پنجاه هزار سپاه و بقولی چهل هزار بجزآن سپاهیان که بهری و قم و همدان و دیگر ولایت‌ها بود.

۳ - برای «مردآویج» در اصفهان قصرهای «احمد بن عبدالعزیز دلف عجلی» را آماده نمودند که از باشکوهترین کاخهای این شهر بود.

۴ - «محمد بن وهبان فضلی»

۵ - پس از مدتی «مردآویج» از سپردن مقام و حکومت به پسران بویه و سرداران دیلمی بشیمان شد - تاریخ ایران - عباس اقبال (ص ۱۳۱)

ملوک او موجب گردید که جمعی از سران و سپاهیان دیلمی که از رفتار خشونت‌آمیز مردآویج خسته شده و ناراضی بودند به خدمت او درآیند. رفتار پسران دیلمی در ترک وی موجب خشم مردآویج گردید و علت را رفتار علی بویه دانست. علی از وضع موجود استفاده نمود و با تعدادی در حدود نهمصد سپاهی بطرف اصفهان حرکت کرد. با وجود کثرت سپاهیان حاکم اصفهان (۱) بر آن شهر مسلط شد سال (۵۳۲۱ - ق) پیروزی علی پسر بویه موجب ترس و وحشت مردآویج گردید و برادر خود «وشمگیر» را بالشکری فراوان روانه اصفهان نمود. «علی» در آن شهرنماند شاید بتصور اینکه بتواند در مقابل لشکریان «وشمگیر» مقابله کند، بسوی «ارجان (-)» و «رامهرمز» رفت سپس بر خوزستان و فارس استیلا یافت.

«مردآویج» در حال (۵۳۲۲ - ق) از زی به اصفهان آمد و برای سرکوبی «علی» به اهواز لشکر کشید تا «علی» نتواند خود را به خلیفه عباسی (الراضی بالله) (۳۲۲ - ۳۲۹ - ق) نزدیک کند.

«علی» از فارس برای «مردآویج» پیغام صلح و دوستی فرستاد و «مردآویج» پیشنهاد او را پذیرفت بشرط آنکه «علی» او را امیر خود دانسته و بنام او خطبه بخواند «علی» برای نشان دادن حسن نیت خود «حسن (۳) بویه» برادر خود را باهدایائی روانه دربار «مردآویج» نمود. *رسال جامع علوم انسانی*

«مردآویج» در دوران فرمانروائی خود سعی نمود تا آداب و سنن گذشته ایران رازنده نماید.

دلبستگی وی به آئین و رسوم ایران کهن بعدی بود که تختی از زر، مزین به گوهرها تهیه نمود و تاجی شبیه به تاج «خسرو اول» انوشیروان» برای خود

۱- مظفرین باقوت از جانب خلیفه عباسی «القاهر بالله» (۳۲۰ - ۳۲۲ - ق) در اصفهان بود.

۲- (بهبهان کنونی) این شهر را «قباداسانی» بنانهاد. رك: البلدان. ابن قتیبه، ترجمه مسعود (ص ۱۲)

۳- حسن ملقب به «رکن الدوله»



انتخاب کرد. در «سروج الذهب» چنین آمده است: (تختی از طلا بپا کرد که جواهرنشان بود و جبهه و تاجی از طلا برای او آماده کردند و در این کار اقسام جواهر بکار بردند وی در باره تاج ایرانیان و شکل آن پرسیده بود که برای او تصویر کردند و تاج «انوشیروان» پسر قباد را برگزید) (۱) «مرد آویج» از دستگاه خلافت «عباسیان» و عمال آنان منزجر بود چه میل باطنی او این بود که شاهنشاهی ایران ساسانی دوباره احیاء شود و با تصرف بغداد پایتخت آنان، تیسفون آباد گردد و بناها و کاخهای آن مرمت و رونق گذشته را باز یابد. برای برگزاری «جشن سده» (۲) که یکی از اعیاد بزرگ ایرانیان بود فرمان داد که در کنار رودخانه «زاینده رود» و پربندی‌های اطراف شهر بوته و هیزم گرد آورند و تمام وسایل آتش افروزی و چراغانی را با وسایل مختلف تهیه کنند و یکباره جشن و سرور را باروشن کردن آتش آغاز کنند و این جشن باستانی را آنچنان که شایسته وی باشد مهیا و آماده نمایند.

روز قبل از جشن «مرد آویج» برای سرکشی مقدمات جشن آمد، اما هر چه شده بود و انجام داده بودند، ناچیز یافت. وی که به سنتهای ملی و آداب شاهنشاهی ساسانی سخت دلبستگی داشت و بزرگداشت این سنن و آداب را ضروری تشخیص میداد، در مراسم رسمی پرتخت نشست و تاجی زرین، گوهرنشان، نظیر تاج «خسرو

۱ - رك «مسعودی» ترجمه پاینده (ص ۷۵۰)

۲ - جشن سده بنا بر گفته «ابوریحان بیرونی» دهم بهمن ماه است که آتش می افروزند و خوشی‌ها میکنند. در شاهنامه جشن سده به هوشنگ نسبت داده شده است و افسانه آن بدین قرار است که هوشنگ روزی از کوه میگذشت، ماری سیاه و بزرگ با چشمهای سرخ رنگ دید، سنگی بسوی مار انداخت و سنگ به سنگ دیگری خورد و از آن شعله‌ها برخاست. زهوشنگ مانند این سده یادگار بسی یسار چون اودگر شهریار بنا بر تحقیق در باره سده با مراجعه به روایات و توجه ایرانیان در ادوار مختلف و برگزاری آن و آتش افروزی چنین مستفاد می‌شود که این جشن را بمناسبت پیدایش آتش از همان دوران کهن باعلاقه خاصی برگزار می‌گردند، برای مزید اطلاع رك: پشتها جلد اول. تألیف پور داود (ص ۵۱۴ - ۵۱۵)

انوشیروان « بسرگذاشت (۱) و بزرگان کشور و سران لشکری بنا برشان و مقام خود بر کرسی‌ها نشستند و فاصله‌ای مردم ایستادند و سپس صف لشکریان قرار گرفتند. از حقارت چنین جشنی که از اعیاد بزرگ ایرانی بود، اهانتی نسبت بخود تلقی کرد و سخت در غضب شد و شاید تصمیم داشت که متخلفان را سیاست نماید. امرای لشکری و همه تهدیدشدگان بر جای خود بی‌مناک شدند و چون از خشونت وی رحمی او آگاهی داشتند تصمیم به قتل وی گرفتند و غلامان ترک در وقتی که در حمام بود او را کشتند (سال ۳۲۳ هـ. ق). «مردآویج» از صفت بارز فرمانروائی و مردانگی بهره فراوان داشت و ایرانی اصیلی بود که به سرزمین اجدادی خود مهرمی ورزید، متاسفانه طبعی خشن داشت و همین مورد، موجب گردید که بسیاری از سرداران دیلمی و بزرگان کشور از او روگردان شوند (۲) و سپس به قتلش همت گمارند. شاید اگر حسن سلوک داشت بهتر می‌توانست به امیال باطنی خود که اعتلا و سربلندی ایران بود توفیق یابد. پس از کشته شدن «مردآویج»، دیلمیان که نسبت به او وفادار و بااندیشه‌های بزرگ وی آشنا بودند با احترام هرچه تمامتر جنازه «مردآویج» را از اصفهان به ری به محل جیل آباد (گیل آباد) که خود احداث کرده بود حمل کردند. محتمل است قبر «مردآویج» یکی از قبرهائی که بر بالای دامنه کوه سنگی تقاره‌خانه (امین آباد) شهری که در حدود سال (۱۳۰۰ هـ - ق) کشف

۱ - رك: مروج الذهب . مسعودی. جلد دوم (ص ۷۵۰) و تختی از طلا پیا کرد که جوهر نشان بود و جبه و تاجی از طلا برای او آماده کردند و در این کار اقسام جواهر پکار بردند. وی در باره تاج ایرانیان و شکل آن پرسیده بود که برای او تصویر کردند و تاج «انوشیروان» پسر «قباد» را برگزید .

۲ - در جنگ یا قوت عامل خلیفه در اصفهان با سپاهیان «مردآویج» عده‌ای از دیلمیان که در سپاه یا قوت بودند برای حسن خلق و رفتار نیک «علی» پسر «بویه» نسبت بمردم باو پیوستند . برای مزید اطلاع به شاهنشاهی عضدالدوله. تالیف: علی اصغر فقیهی (ص ۲۸) رجوع شود .



گردید (۱) باشد، که از درون آن پارچه‌های قیمتی: کفن و لباس و فرش بدست آمده است (۲) پس از کشته شدن «مردآویج» سپاهیان و بزرگان گیل و دیلم که از اصفهان و خوزستان درری جمع بودند برادر او «وشمگیر» را بجانشینی «مردآویج» برگزیدند. (سال ۳۲۳ هـ - ق).

«امیر سامانی نصرین احمد» که از واقعه قتل «مردآویج» شادمان بود، در صدد برآمد که نواحی از دست رفته طبرستان و گرگان را دو بساره ضمیمه قلمرو سامانیان نماید. باین منظور به «ماکان کاکی» (۳) که در کرمان بود و امیر «محمد چغانی» (۴) حکمران خراسان دستور داد که با سپاهیان تحت فرمان خود بسوی ری و گرگان حرکت نمایند و آن نواحی را مسخر سازند. اما سپاه‌ماکان و «امیر چغانی» در دامغان از عامل «وشمگیر» شکست خوردند. «وشمگیر» برای اینکه از قدرت سپاهیان بکاهد ماکان را بخدمت خود خواند و حکومت گرگان را به او داد. «علی» پسر «بویه» که در فارس بسر میبرد پس از کشته شدن «مردآویج» حسن برادر خود را با سپاهانی مامور تسخیر اصفهان نمود. «حسن» اصفهان را بدست آورد و بسوی همدان و ری و قم و کاشان و قزوین روانه شد. «وشمگیر» اصفهان را در سال ۳۴۷ هـ ق متصرف شد و بر نواحی «الموت» استیلا یافت، در سال (۳۲۹ هـ - ق). پسران بویه «علی» و «حسن» برای از بین بردن «وشمگیر»

- ۱ - رک: ری باستان- تالیف دکتر «کریمان» (ص ۱۱ - ۴۵). نگارنده مکانی را که در شمال محلت جلیل آباد واز بناهای مردآویج است آرامگاه وی می‌پندارد.
- ۲ - برای مزید اطلاع به مقاله سید محمدتقی مصطفوی در گزارشهای باستانشناسی مجلد سوم (ص ۲۷۱ - ۲۸۷) مراجعه شود.
- ۳ - ماکان بن کاکی در این موقع عامل سامانیان در کرمان بود.
- ۴ - امیر محمدین مظفرین محتاج چغانی سپهسالار سپاهیان سامانی و حکمران خراسان بود.



با «ابوعلی چغانی»^(۱) سردار سامانی سازش کردند و در جنگی که در ربیع الاول سال (۵۳۲۹ - ق) درری بین آنان و سپاهیان «وشمگیر» که ماکان نیز به او ملحق شده بود در گرفت، سپاهیان «وشمگیر» شکست خوردند^(۲) ماکان کشته شد و «وشمگیر» به طبرستان رفت^(۳) باشنیدن خبر در گذشت «امیر نصر سامانی» (سال ۳۳۱ - ۵ - ق) وشمگیر، باردیگری را بتصرف درآورد و «حسن بن فیروزان» پسر عم ماکان که پس از کشته شدن وی به خدمت «ابوعلی چغانی» درآمده بود، از وضع موجود استفاده نمود و در راه بازگشت به بخارا پس از دستبرد به ذخائر اردو با پسر وشمگیر «سلار» بسوی «وشمگیر» روانه شد و بخدمت وی درآمد. «وشمگیر» پس از شکست مجدد از «حسن» پسر «بویه» درری بطبرستان^(۴) و سپس به خراسان برای یاری گرفتن از امیر سامانی «نوح بن نصر» رفت. امیر سامانی، دوتن از سرداران خود «ابوعلی» و «منصور بن قراتکین» را برای کمک وی، بهری روانه نمود. سرداران سامانی نتوانستند قدرت سپاهیان بوئیان را درهم شکنند. «وشمگیر» پس از ناامید شدن از تسخیر مجدد درری، گرگان را بتصرف درآورد. چندی بعد «حسن رکن الدوله»^(۵)، «وشمگیر» را از گرگان راند و طبرستان و گرگان را تحت سلطه خود درآورد. در سال (۳۵۷ - ۵ - ق) «وشمگیر» با کمک سپاهیان «امیر سامانی منصور بن نوح» (۳۵۰ - ۳۶۶ - ۵ - ق)^(۶) بسوی ری روانه شد تا پالشکریان «رکن

۱ - «ابوعلی احمد» پسر «امیر محمد چغانی» است.

۲ - «ابوعلی چغانی» پس از صلح با «وشمگیر» پسر اوسلار را بعنوان گروگان با خود همراه برد.

۳ - متصرفات سامانیان در این دوران از ری و قزوین و همدان و نهاوند و دینور تا حدود حلوان رسید.

۴ - «حسن بن بویه» پس از ری به طبرستان دست یافت و پادختر «حسن بن فیروزان» که به اطاعت او درآمده بود ازدواج کرد.

۵ - با اقتدار دولت بویه و تسلط بر بغداد خلیفه «المستکفی بالله» (۳۳۳-۳۳۴ - ۵ - ق) به هریک از آنان لقبی داد و حسن را مقلب به رکن الدوله نمود.

۶ - فرمانده سپاه سامانی «ابوالحسن سیمجور» بود که طبق دستور «منصور بن نوح» تحت فرماندهی «وشمگیر» فرار گرفت.



الدوله (۱) « مستقر در ری به جنگ پردازد، اما درشکارگاه گرگان مورد حمله گراز قرار گرفت و از اسب افتاد و مرد (محرم سال ۳۵۷ هـ.ق).

پس از مرگ «وشمگیر» پسر بزرگش « ابومنصور بهستون» (بیستون) (۲) ۳۵۷ - ۳۶۶ هـ - ق) که در گرگان بود بر جای پدر نشست، اما عده‌ای از سپاهیان بطرفداری پسر کوچک «وشمگیر» بنام « قابوس» برخاستند و سردار سامانی «ابوالحسن سیمجور» هم روی موافق نشان داد، لذا بزرگان و سران سپاه با «قابوس» بیعت کردند و او در گرگان مستقر شد. بیستون برای کسب قدرت با «رکن الدوله» ازدردوستی و سازش درآمد و «رکن الدوله» به او کمک فراوان نمود و با دختری بیستون ازدواج کرد (۳) با مرگ بیستون (سال ۳۶۶ هـ - ق) «قابوس» مستقلاً بر گرگان و طبرستان فرمانروایی خود را آغاز کرد.

در سال جلوس «شمس‌المعالی قابوس» پسر «وشمگیر» (۳۶۶-۳۶۷ هـ - ق) «رکن الدوله» درگذشت. در تقسیمات سرزمینهای وی به فرزندانش (۴) سهم «فخرالدوله» همدان، ری و قزوین بود.

در سال (۳۶۹ هـ.ق) «عضدالدوله» بقصد تهدید برادر خود «فخرالدوله» عازم همدان گشت، آن شهر و سپس ری را بتصرف درآورد و بدست « مؤیدالدوله» برادر دیگر خود سپرد. « فخرالدوله» به دربار قابوس پناه برد و از وی یاری طلبید. «قابوس» با احترام هرچه تمامتر او را پذیرفت و قول کمک به او داد. «عضدالدوله» که از اندیشه « قابوس» آگاه گردید با پیشنهادات مالی و پیغام‌های دوستانه خواست که « قابوس»، «فخرالدوله» را باو تسلیم کند. اما «قابوس» که این عمل را

۱ - برای مزید اطلاع رکن: تاریخ ایران. عباس اقبال (ص - ۱۳۹)

۲ - برای مقابله با «وشمگیر» عضدالدوله پسر رکن الدوله و برادرزاده اش «عزالدوله» همراه وی بودند.

۳ - «بهستون» (بیستون) را خلیفه عباسی «المطیع‌الله» (۳۳۴ - ۳۶۳ هـ.ق) در سال (۳۶۰ هـ.ق) بر طبق خواسته عضدالدوله لقب «ظهیرالدوله» داد.

۴ - «رکن الدوله» ممالک خود را بین پسرانش «عضدالدوله» و «فخرالدوله» و «مؤید الدوله» تقسیم کرد. دوتن آخری بنا بروصیت پدرشان بایستی تحت فرمان عضدالدوله باشند.

مخالف آئین جوانمردی و میهمان نوازی می دانست امتناع ورزید و خواسته شاهنشاه «بویه» را رد کرد. عضدالدوله بالشکر کشی به گرگان، آن خطه را مسخر ساخت (۱) (سال ۳۷۱ هـ - ق) و قابوس که از لشکریان «عضدالدوله» شکست خورده بود با «فخرالدوله» بجانب خراسان روانه شدند. «امیرنوح بن منصور» شاه سامانی، سپهسالار لشکریان خراسان را (۲) مامور کرد که قابوس را به گرگان بازگرداند، اما لشکریان سامانی و زیاری در مقابل قوای «مؤیدالدوله» نتوانستند مقاومت کنند و قابوس ناچار شد به خراسان رود و در حمایت شاه سامانی روزگاری بگذراند و گرگان در دست عمال آل بویه ماند.

«فخرالدوله» برخلاف «قابوس» که سلطنت خود را برای کمک وی از دست داد پس از درگذشت «عضدالدوله» و «مؤیدالدوله» و استقرار درری و دست یافتن به تخت سلطنت، جانب او را نگرفت و گرگان را به سردار سامانی «ابوالعباس تاش» واگذار کرد (۳) پس از درگذشت «فخرالدوله» (سال ۳۸۷ هـ - ق) و در حدود هیجده سال گوشه گیری، «قابوس» توانست با یاری امرای دیلمی و طبرستانی از جمله سپهبد «شهریار بن شروین» اسپهبد طبرستان به پایتخت خود برگردد و مستقر شود.

«مجدالدوله»، پسر «فخرالدوله» دوباره بسوی گرگان و طبرستان لشکر کشید ولی نتوانست در مقابل «قابوس» کازی از پیش ببرد؛ لذا با او صلح کرد.

«قابوس» دامنه متصرفات خود را توسعه داد و رویان و چالوس و گیلان را ضمیمه قلمرو زیاریان نمود و فرمانروائی آن مناطق را به پسرش «منوچهر فلک المعالی» داد. در این دوران «محمود غزنوی» بر خطه خراسان دست یافت و قدرت فراوان بهم رسانید و «قابوس» با ارسال هدایائی مراتب دوستی خود را به او ابراز داشت.

۱ - «مؤیدالدوله» از طرف «عضدالدوله» مامور جنگ با قابوس شد.

۲ - حسام الدوله ابوالعباس تاش.

۳ - رك: عباس اقبال - تاریخ ایران (ص ۱۴۱) کسی که مانع برگشتن «قابوس» به گرگان

شد و «فخرالدوله» را از این خیال منصرف کرد، صاحب بن عباد وزیر او بود که با قابوس صفائی نداشت.

در سال (۳۹۰ هـ ق). آخرین امیرسامانی «المنتصر»^(۱) که برسلطان ترك «ایلك خان» و «سلطان محمود» قیام کرده بود و از سپاهیان آنان شکست خورده بود به دربار قابوس پناهنده شد ولی ناخشنودی «محمود غزنوی»، «قابوس» را واداشت که امیر سامانی را از دربار خود دور سازد^(۲) این پادشاه زیاری، با وجود آنکه دارای صفات پیشمار بود چون طبع خشن و حادی داشت مورد بغض سران و امراء خود قرار گرفت و در سال (۴۱۳ هـ ق) او را کشتند^(۳). «شمس المعالی قابوس» در بین شاهان زیاری از لحاظ فضل و ادب از همه برتر و باادبا و شعرا محشور بود. دردوران طولانی که دور از دستگاه فرمانروائی در خراسان زندگی می نمود با بزرگان فضل و دانش و علماً در ارتباط بود و آنان را سخت محترم و گرامی میداشت. خودوی نیز در نشرو نظم تازی و فارسی دست داشت. از جمله علماً و دانشمندان میتوان «ابوریحان بیرونی»^(۴) را نام برد که مدتی در خدمت «شمس المعالی» در آمد و کتاب معروف و مهم «اثار الباقیه» را بنام او تألیف نمود. شهرت وی آنچنان بود که «ابوعلی سینا»^(۵) دانشمند و متفکر و پزشک نامی ایران هنگامی که از افکار و فضایل او آگاهی حاصل نمود، برای دیدارش عازم گرگان شد، متأسفانه قبل از رسیدن باین شهر^(۶) «قابوس» از کشته شد.

و شاید مدفن او در داخل بنای «گنبد قابوس» باشد، آرامگاه باشکوهی که خودوی بنیان نهاد. «قابوس» مانند تمام افراد خاندان بزرگ ایرانی به سنن

- ۱ - «ابو ابراهیم المنتصر بن نوح» برادر عبدالملک بن نوح دوم آخرین پادشاه سامانی مردی فاضل و ادب بود و تلاش در تجدید سلطنت سامانیان نمود.
- ۲ - این شاهزاده در ربیع الاول (سال ۳۹۰ هـ ق) کشته شد.
- ۳ - اقامتگاه قابوس در آن ایام قلعه جناشک حوالی گرگان بوده است.
- ۴ - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ ق)
- ۵ - حجة الحق شیخ رئیس ابوعلی حسین بن سینا (۳۷۰ - ۴۴۲ هـ ق)
- ۶ - محتمل است که قبل از کشته شدن وی «ابوعلی سینا» به دربار وی آمده و «امیر زیاری» از محضر وی درک فیض نموده باشد.



و آداب ملی نیاکان خود دلبستگی داشت، در روزاعیاد بزرگ ایرانی، نوروز و مهرگان به شاعران هدایا و انعام میداد و برای بعضی از آنان وظیفه تعیین مینمود.

«فلک‌العمالی منوچهر»، پس از گذشته شدن پدرش بسطنت رسید (۴۰۳ - ۴۳۳ هـ ق) (۱). «منوچهر» برای جلب نظر «سلطان محمود» چندتن از بزرگان را با هدایائی به غزنین نزد او فرستاد و ضمن اظهار دوستی در خواست عروسی با دختر او را نمود. سلطان غزنوی موافقت خود را اعلام داشت (۴۰۹ هـ ق) و دختر خود را بزنی به «فلک‌العمالی» داد (۲). «منوچهر فلک‌العمالی» در موقعی که «سلطان محمود» در حال مرگ بود برای جلب دوستی «مسعود» پسر و جانشین وی، فرستاده‌ای برای تجدید عهد مودت نزد سلطان آینده غزنوی فرستاد (۳) و مناسبات دوستانه همچنان بین آنان برقرار ماند. فلک‌العمالی منوچهر نسبت به بزرگان ادب و شعراً علاقه خاصی ابراز میداشت (۴) او در سال (۴۲۳ هـ ق) در کرگان در گذشت. پس از درگذشت فلک‌العمالی منوچهر، پسرش «انوشیروان» (۴۲۳-۴۳۵ هـ ق) که کودکى بیش نبود به جای او نشست، اداره قلمرو سرزمینهای «انوشیروان پسر فلک‌العمالی» را «ابو کالیجار کوهی» دانی او با اجازه سلطان «مسعود غزنوی» بعهده گرفت (۵)، «ابو کالیجار» چون بجانب اعیان پیش گرفت، «مسعود غزنوی» در سال (۴۲۶-۴۰۵ هـ ق) بطرف کرگان روانه شد، «ابو کالیجار» با «انوشیروان»

۱- لقب فلک‌العمالی را بنا بر معمول خلیفه عباسی القا در بالله (۳۸۱-۴۲۲ هـ ق) به او داد

۲- رک: مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح «ملک‌شعرا بهار» (ص ۴۰۲) (و منوچهر

پسر قابوس و شمگیر دختر محمود سبکتکین را بخواست و عروسی کردند و همین سال)

۳- «منوچهر فلک‌العمالی» نگرانی داشت از اینکه دارا برادرش که از زمان پدر در آرزوی

سلطنت در دستگاه غزنویان روزگار میگذرانید، مورد حمایت «مسعود» قرار گیرد.

۴- شاعر بزرگ ایرانی «ابوالنجم احمد بن یحیی منوچهری دامغانی» تخلص خود را

از نام این امیرزبانی گرفته است.

۵- رک: تاریخ ایران. عباس اقبال (ص ۱۴۶-۱۴۷) «ابو کالیجار»: پس از فوت

منوچهر رسولانی پیش «سلطان مسعود» فرستاد و از او عهده‌داری اداره ممالک فلک‌العمالی

را برای خود استدعا کرد، «مسعود» پیشنهاد «کالیجار» را پذیرفت.

به ساری و سپس به آمل رفت. در آمل از لشکریان مسعود شکست خورد، اما چون از در عذرخواهی درآمد، سلطان غزنوی او را مجددآبه فرمانروائی طبرستان و گرگان بر قرار داشت. مدت هفت سال «ابو کالیجار» بنام «انوشیروان پسر فلک المعالی» فرمانروائی نمود، تاآنکه امیرزیاری به حد رشد رسید «وکالیجار» را دستگیر کرد و خود بسطنت نشست. گردش زمانه «انوشیروان» را آسوده‌خاطر نگذاشت زیرا در این هنگام امراء سلاجقه قدرت زیاد بدست آورده بودند. در سال (۴۳۳ هـ ق) «طغرل سلجوقی» (۴۲۹-۵۴۵ هـ ق) درصددتسخیر گرگان و طبرستان برآمد و انوشیروان که تاب مقاومت نداشت ابتدا بسوی ساری گریخت، سپس ناچار تبعیت «سلطان سلجوقی» را پذیرفت (۱) و در فرمانروائی خود ابقا گردید. «انوشیروان پسر فلک المعالی» در سال (۴۳۵ هـ ق) درگذشت و پسرش «جستان» (۴۳۵ هـ ق) نتوانست کاری از پیش ببرد و «طغرل» بطبرستان و گرگان مسلط شد (۲) آخرین امیر زیاری «عنصر المعالی کیکاوس» (۲) «برادرزاده» «انوشیروان» از سال (۴۴۱ هـ ق) چندی در گرگان فرمانروائی نمود. شهرت این امیر دانشمند زیاری بمناسبت تدوین کتاب «پرارح» قابوسنامه است که آنرا برای تربیت پسرش «گیلان‌شاه» نوشته است. «عنصر المعالی» در سال (۴۴۱ هـ ق) در حوالی قفقاز در جنگ کشته شد. «گیلان‌شاه» پسروی در منطقه‌ای از کوهستانهای دیلم مدتی حکمرانی نمود تا به روزگار «ملک شام سلجوقی» از حکومت آن نواحی برکنار گردید. «گیلان‌شاه» در سال (۴۷۰ هـ ق) درگذشت و دوران فرمانروائی این خاندان بزرگ ایرانی پایان یافت. بدون شک امرای زیاری نه تنها مشوق ادبا و شعرا بودند، بلکه چنانکه گفته شد خود نیز از ادیبان و دانشمندان بشمارند و به فرهنگ ملی سرزمین اجدادی خود

۱- «انوشیروان» تعهد کرد که سی هزار دینار به سلطان سلجوقی در سال بپردازد.

۲- رک: تاریخ ایران. عباس اقبال (ص- ۱۴۷) طغرل از یاران دیلمی خود مردی را که مردآویج نام داشت رسماً بحکومت جرجان و طبرستان فرستاد و «مردآویج» مادر انوشیروان را به زوجیت گرفت.

۳- امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن شمس المعالی قابوس.

خدمات شایانی کرده‌اند .

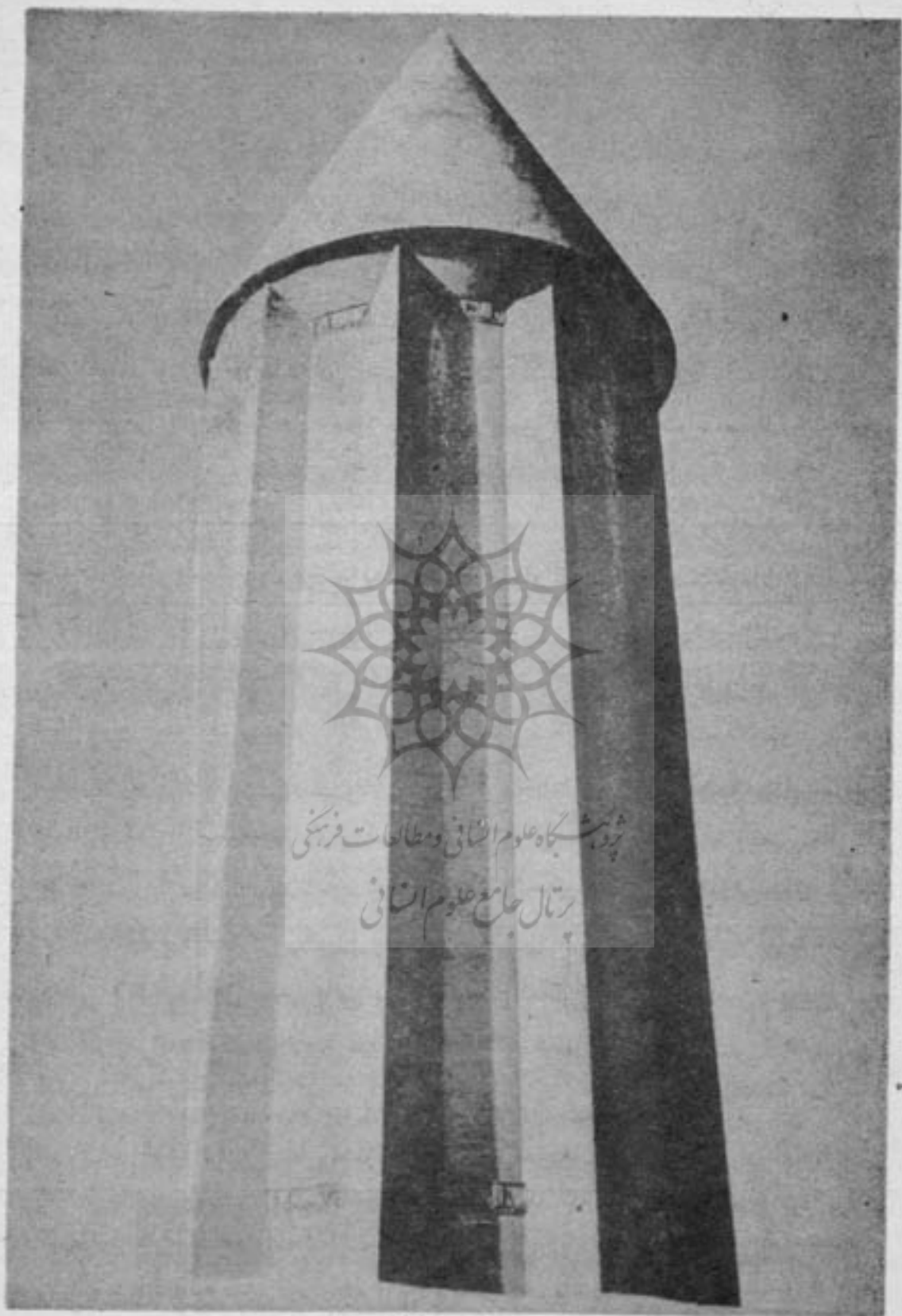
این امرا به آبادانی توجه بسیار داشتند و آثار و ابنیه‌هایی در دوران فرمانروائی خود بنیان نهادند و بسیاری از کاخها و ساختمانهای گذشته را مرمت کردند و الحاقاتی بر آنها اضافه نمودند. آنها به تأسیس باغها و آب‌نماها و گلکاری علاقه‌مند بودند^(۱). مهمترین بنای زیاریان «گنبد قابوس» است، که جزو مهمترین آثار ایرانی دوره اسلامی بشمار می‌آید و مبین ذوق و ابتکار معماران این دوره می‌باشد .

این برج بلند و عظیم‌اجری با وجود صدماتی که بر آن وارد آمده و حوادثی که در حول و حوش آن رخ داده معیناً با برج‌واستوار است . ساختمان گنبد قابوس یابنای آرامگاه، به فرمان «شمس‌العمالی قابوس بن وشمگیر» (در سال ۳۹۷ هـ ق) برتپه بلندی آغاز شد^(۲). بلندی برج بطول ۵۲ متر و قطر آن ۷/۴ متر است . بدنه برج ترك ترك است و بالای برج مخروطی شکل می‌باشد. کتیبه‌ای بخط کوفی متداول آن دوران بر بالای بدنه بین ترك‌ها و بهمان ترتیب در قسمت پائین موجود است . متن کتیبه بدین قرار است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَذَا الْقَصْرُ الْعَالِیُّ لِلّٰهِ مِیْرَ شَمْسِ الْمَعَالِیِّ الْاَمِیْرِ ابْنِ الْاَمِیْرِ - قابوس بن وشمگیر - امر به بنائنه فی حیاته - سنه سبع و تسعین - وثلثمائده قمریه - و سنه خمس سبعین - ثلثمائده شمیه .» « بنام خداوند رحمان و رحیم این قصر عالی - امیر شمس‌المعالی امیر پسر امیر قابوس پسر وشمگیر امر به بناداد در دوره حیاتش - سنه ۳۹۷ قمری و ۳۷۵ شمسی»^(۳)

۱ - مردآویج در محله جبل‌آباد (گیل‌آباد) کسه در قسمت شرقی ری (محل کنونی امین‌آباد) قرار داشت، باغات مصفا با انواع ریاحین تأسیس نمود. در دوره تسلط مردآویج بر اصفهان ضمن تعمیر کاخهای خاندان ابودلف که محل سکونت وی بود باغات و سبزه‌زارها در اطراف آنها ایجاد کرد :

۲ - بلندی تپه یاخا کربیزی که برج بر فراز آن ساخته شده در حدود ده متر است .

۳ - رك: هگمتانه (همدان) تألیف سید محمد تقی مصطفوی (ص ۲۳) .



پروژه گنجینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گنبد قابوس (کابوس)



بنای «کنبدعلی» ابرقو^(۱) آرامگاه «عمیدالدین شمس الدوله» یکی از بزرگان گیل و دیلم است که بابوئیان و زیاریان نسبت داشته است. بنا بر کتیبه‌های موجود این آرامگاه را در سال (۴۸۴-۵-۶ ق) فیروزان پسر «عمیدالدین» برای پدر و مادرش ساخته است.

این خاندان مدت‌ها در اشکور^(۲) دیلم فرمانروائی داشتند و جد عمیدالدین نصر بن حسن بن فیروزان مدتی در خدمت دیلمیان و قابوس و شمگیر برد و سرانجام قابوس او را در قلعه حبس کرد و نصر در همان زندان مرد. و قابوس چون ناحیه اشکور را ضمیمه قلمرو خود نمود، فرزندان نصر، پس از آنکه منطقه فرمانروائی خود را از دست دادند به دربار دیلمه کا کویه پناه بردند و خاندان کا کویه به نیروی طغرل سلجوقی از پایتخت خود اصفهان رانده شدند و سلطان سلجوقی امارات ابرقو و یزدرا بانان داد، و از این رهگذر بنای «کنبدعلی» بوسیله «فیروزان» بنیاد نهاده شد با همان سبک معماری و برج‌های دوران زیاریان و دیلمیان. طرز آجرکاری، نوشته کتیبه، آجر و مصالحی که در بنای این آرامگاه بکار رفته کاملاً مانند گنبد قابوس است. این برج هشت ضلعی است، ضخامت دیوار یکمتر و نیم و بلندی آن در حدود ۱۳ متر و عرض آن ۱/۵ متر است. کتیبه کوفی آن بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

رتال جامع علوم انسانی

هذه التربة الامير الاجل السيد السعيد الماضى عميدالدین شمس الدوله ابى على هزاراسب بن سيف الدوله بن الحسن نصر بن الحسن بن الفيروزان نورالله قبرهما وغفرلهما اما سر بنائهما ابنه الفيروزان فى سنة ثمان واربعين واربعماه حسبنالله .

۱ - «ابرقو» (ابرکوه) یکی از شهرهای قدیم ایران است. ویرانه‌های شهر ابرکوه دوران پیش از اسلام هنوز موجود است. این شهر چون در اصل در پایه کوه بنا نهاده شد آنرا (ابرکوه) یا (برکوه) و در دوران اسلامی «ابرقو» نامیدند. در دوره ساسانیان شهر ابرقو بسیار آباد بوده و حتی ضرابخانه نیز داشته است.

۲ - اشکور مابین عراق و جیلانات در کوهستان سخت افتاده است. نزهت القلوب

حمدالله مستوفی. بکوشش دبیر سیاقی (ص ۶۵)

بنام خداوند بخشنده مهربان . این قبر امیراجل سید باسعادت «عمیدالدین شمس الدوله» پدر «علی هزاراسب» پسر «سیف الدوله» پسر «حسن نصر» پسر «حسن» پسر «فیروزان» که خداوند روشنی بقرشان دهد و بیخشايدشان . این را پسرش فیروزان دستور داد که بسازند بسال ۴۴۸ هـ که خداوند ما را کافی است (۱) .

«مردآویج» در شهرک یا محله‌ای که در مشرق‌ری بنام جیل آباد (گیل آباد) بنیان نهاد، ابنیه و کاخها ساخت (محل امین آباد کنونی) و دروازه کوهکین رادر مشرق این شهرک بنا کرد. از این دروازه رفت و آمد ازری به طبرستان یا بالعکس از طبرستان به ری انجام میگرفت .

بنای دیگر زیاریان درری «گنبد مردآویج» در دامنه کوه مشرف به جیل آباد است که آرامگاه وی می باشد. مردآویج پس از آنکه در اصفهان بقتل رسید، جسدش را به ری منتقل کردند و در آرامگاهی که خود ساخته بود بخاک سپردند. از بناهای دیگر زیاریان میتوان «قلعه طبرک» را نام برد. این قلعه بر فراز کوه «نقاره‌خانه» شمال «تقی آباد» (کارخانه سیمان کنونی) قرار داشته و هنوز در انتهای ضلع غربی کارخانه مختصر آثاری از خشت و باروهای سنگی قلعه موجود است .

قلعه طبرک را چنانکه «تاریخ ظهیرالدین مرعشی» ذکر نموده «منوچهر زیاری» در آغاز قرن پنجم ساخت (۲) این قلعه را «طغرل دوم سلجوقی» در سال (۵۸۸ هـ - ق) ویران نمود (۳) و محتمل است که آثار ویرانه باقیمانده از ابنیه منطقه طارم که از حدود قرن چهارم هـ - ق است از دوره زیاریان باشد، زیرا این ناحیه مدتی جزو قلمرو آنان بوده است .

ادامه دارد

۱- رك: اقليم پارس: تأليف مصطفىوى (ص ۳-۴) رك: آثار ايران مجلد اول (ص ۴۷ تا ۵۴) . Athar-é Iran Par : Andre Godard .

۲ - رك: سرزمینهای خلافت شرقی. لسترنج (ص ۲۳۴)

۳ - طغرل دوم (۵۷۳ - ۵۹۰ هـ - ق) از سلاجقه عراق .